

خبرها که میان آسمان زمین است از غایب و مودود و فریاد است آن که شایسته است
و نامها که کندم و غیره از مطوعات و مستهای و غیره از اثرات برادر و یارین
اشارت است به لبر از زان حساب که سبب بقای اجسام است و فرستاده توست
و انجیل و فرقان ای قرآن که فاروق است میان حق و باطل اشارت است به یونانی
روحا که متعلق است به سبب احوال آنچه با او است و کتابی که در جردن شمل بر احوال
نمود و نیست و در هر کس مودعظ و دعوات و کفر و مود و باه و طیلم تو از برادر
کو تو که در نه مود است از آرزو در تقرب است و در روایت مسلم است من شکر
و در است آفتاب صیغه ای خدا تویی اول به استیلا ای فاضل است این اول است
سبب نیست این از توحیدی و تویی آنچه از استیلا ای مخصوص است این آفرین است
سخ گفته است ای الباقی بعد از خلق کلنا طقه و صامته تویی ظاهر و بعد از انصاف
که نیست با لاطرف صفات تو ظهور در هر از هر مای ظاهر یا تویی خالید یا لا مرجع
ایشا و تویی سمان غبارت که نیست با بین لظون تو حشر از امور باطنه با نجیب
از البصار لظون و او نام ایشان پس بدر که نیست از راهی که لظون و مظهر است
هیچ و هر وجهی به بالاست ظاهر است در هر مایین است باطن پس لظون تو
سببست حشر لظون است در هر کس که استفا و است از حشر مودت بلام و لظون تو
سببست حشر لظون است در هر کس که استفا و است از حشر مودت بلام و لظون تو
باشند قول افصح عنایه ای او ان از نام را و بر کردن و نام ما از او خواه
آن نام از حقوق تو باشد و ظاهر از حقوق عبودیت و این را کردن ما از انقوق
احتیاج است به لظون یا از انقوق بسبب استغناء از خلق تحقیق فانه که در سخن بود او
و مصنف این را شهبه بل عتقی و بدل اغنا اغنی بر و است و در

ذوق

و جابر العقیق مردی است از ابوهریره رضی الله عنه که گفت جارت فاطمه رضی الله
عنها ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را خدا و انقال تویی اللهم رب
السموات السبع المدهین بیسم الله منی اللهم أسئلك و جمعی البیت و
توسلت افریح البیت و الحوائط ظهر حین البیت و غبده و
رغبته البیت لا تمیلا و لا تمیحا منک الی البیت انشئت
بکتابک الذی انزلت و بکتابک الذی انزلت و بکتابک الذی انزلت
آخر ما یحکم به اسلام و شرح بر و است اسلام است که
دوق ایام است یعنی از ارادت است به صدیق علیه قال ایها الیها لعل انزلت
میرا و لیکن تویی انزلت و اسلام است که فوقه است یعنی از ارادت است
علیه با سلام و انقیاد و جمع تقدیرات الیها قال الله تعالی انزلت
قال انزلت برت الغالین نفوسهم با کذا اشق کار برید بری الیها لعل انزلت
البارت امری الی العبادی استندة الیها استود لظون است با زعماد فی انزلت
باب لظون است الیها استندة یعنی رغبه بقیعین خالیا و غماد فی رغبه بر
کذلک از باب علم رغبه بقیعین رغبه لظون رغبه بقیعین از باب علم
رصل به هیوت یعنی با هر دو استندة لعل رهبوت خیرین رجبوس الیها لعل انزلت
خیرین ان ترقم لیا بقیعین عیاره رغبه لظون رغبه بقیعین رغبه بقیعین
الیه یعنی خیرین رغبه بقیعین از باب لظون رغبه بقیعین رغبه بقیعین
شود مودت و ترک الیها و در است خیرین با قهر من خیرین رغبه بقیعین رغبه بقیعین
لا تمیحا منک الی البیت انشئت بکتابک الذی انزلت و بکتابک الذی انزلت
خزانة می شود گویم درین ترکیب هیچ وجه مودت زیرا که مانند لامل و لا قوة الا بالله

و جمعی البیت و جمعی البیت و جمعی البیت